

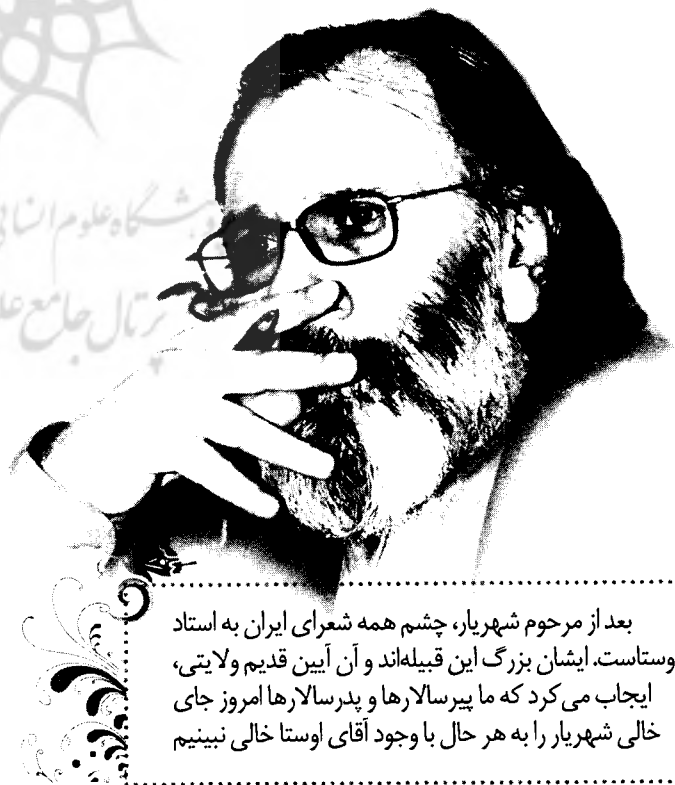


اوستا در نگاه دیگران

بزرگ قبیله شعر
استاد علی معلم دامغانی

...استاد شهریار، بزرگ ما بود و امروز به هر حال ما ناگزیر بودیم که در یک جا جمع شویم. در شان ایشان همین قدر بس که ترکبچه‌ای بود که به سرپنجه سنان قلم، شهریار ملک سخن شد. امروز ترک‌ها به آیین ایللی بر او گریه می‌کنند. ما هم باید بزرگ خودمان را انتخاب می‌کردیم: «مجمعی کردند مرغان جهان». به هر حال بعد از مرحوم شهریار، چشم همه شعرای ایران به استاد اوستاست. ایشان بزرگ این قبیله‌اند و آن آیین قدیم ولایتی، ایجاب می‌کرد که ما پیرسالارها و پدرسالارها امروز جای خالی شهریار را به هر حال با وجود آقای اوستا خالی نبینیم... سهم استاد اوستا در قصیده و تتبع و تحقیق ایشان در آثار گذشتگان به جای خودش محفوظ، اما خودشان هم نوآور و صاحب سبک هستند که بخشی از آن به ترکیب‌سازی در قصایدشان باز می‌گردد...

کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۶، شهریور ۱۳۶۷



بعد از مرحوم شهریار، چشم همه شعرای ایران به استاد اوستاست. ایشان بزرگ این قبیله‌اند و آن آیین قدیم ولایتی، ایجاب می‌کرد که ما پیرسالارها و پدرسالارها امروز جای خالی شهریار را به هر حال با وجود آقای اوستا خالی نبینیم



به شهادت آنچه برای ما گذارده، هیچ‌گاه مقلد شاعران گذشته و معاصر نبوده، و در قالب‌های کهن نیز اکثر آثارش مشحون از ترکیبات و نوآوری است

پیش‌تاز شعر انقلاب بود... مشفق کاشانی

... از ویژگی‌های خاص او در درجه اول انسانیت او بود که در تمام دوران زندگانی پر بار خود حفظ کرد. در طول سی و اندی سال که اکثر با او بودم، هرگز مشاهده نکردم که دلی را برنجانند و از جاده مهر و مردمی به‌دور افتند. او مصداق بارز انسانی مسلمان و معتقد به پیروی از سیره ائمه اطهار بود. بارها مشاهده می‌کردم که بعضی از شاعران با کنایه و اشاره رو در روی او در باره هنرش و شعرش آزارش می‌دادند ولی او با چهره‌ای گشاده و لبی خندان با سخنان سحرآمیز و محبت‌انگیز خود آنان را شرمند می‌کرد و هیچ‌گاه در مقام انتقام‌جویی در غیاب و یا در حضور این افراد بر نمی‌آمد.

... استاد اوستا با پشتوانه‌ای که حاصل مطالعات عمیق او در آثار گذشتگان تا زمان حاضر بود، قالب قصیده را در درجه اول و قالب غزل و گه‌گاه مثنوی و رباعی را برای بیان اندیشه‌های والای خود برگزیده بود. او به شهادت آنچه برای ما گذارده، هیچ‌گاه مقلد شاعران گذشته و معاصر نبوده، و در قالب‌های کهن نیز اکثر آثارش مشحون از ترکیبات و نوآوری است. تنها جرم او از نظر روشنفکران غرب و شرق‌زده این بود که شعر او با معارف اسلامی پیوند ناگسستنی داشت، درد او درد مردم بود، هدف عالی او رهایی انسان از جنگال بیداد و نامردی و نابرابری بود و حرف حق را بی‌پروا با زیباترین الفاظ در نثر و شعر باز می‌گفت. ببینید وقتی می‌خواهد سخن از پیامبر گرامی اسلام محمدبن عبدالله (ص) بگوید و قالب قصیده را انتخاب می‌کند سخنش با هیچ‌یک از قصیده سرایان

فارسی شباهت ندارد و به کلی فرق دارد؛ ابداع و خلق ترکیبات تازه در آن موج می‌زند...

می‌دانیم که قالب قصیده در گذشته برای مدیحه سرایی به کار می‌رفته است و در میان آثار بزرگان این فن، کمتر به شاعری بر می‌خوریم، که در این قالب مسایل دیگری را مطرح ساخته باشد، تنها پس از مشروطیت آن هم بندرت قصایدی را می‌بینیم که مسائل اجتماعی و عاطفی را در بر می‌گیرد. شادروان اوستا از معدود شاعرانی است که با مطرح کردن نیازها و دردها و رنج‌های انسان در اکثر آثار خود به‌خصوص در قصاید در این قالب جانی تازه دمید، و بنابر این عده زیادی از شاعران معاصر که دردی و حرفی داشتند چه قبل و چه بعد از انقلاب روش او را دنبال کردند... استاد اوستا در دهه انقلاب ضمن تدریس درباره شعر و بر شمردن خصوصیات که باید شعر انقلاب داشته باشد، خود نیز در این راه پیش‌تاز بود و همواره مشوق جوانانی بود که در شعر انقلاب درخشیده‌اند. او شعر انقلاب را و آینده فرهنگ انقلاب را از دیدگاه خود پویا و درخشان و ماندگار می‌دید.

روزنامه رسالت، ویژه‌نامه «در ماتم قصیده» ۱۳۷۱/۴/۲۱

اوستا شعر زندگی می‌کرد شمس آل‌احمد

اوستا سه ویژگی جاذب و جالب برای من داشت: اول اینکه اوستا نه شعر می‌ساخت و نه شعر می‌گفت، او شعر زندگی می‌کرد... دوم اینکه اوستا به معلمی عشق داشت و سوم به حداقل قناعت کردن، حفظ بزرگ منشی و کرامت نفس آن عزیز بود.

وجود این سه ویژگی در اوستا مرا شیفته او کرد. همدلی من و اوستا آنقدر زیاد بود که اگر چشم در چشم هم می‌دوختیم نیازی به سخت گفتن نداشتیم. هر دو از چشم هم آنچه را که باید می‌خواندیم و این همدلی ریشه در یک دوستی کهن داشت. شاید بتوانم بگویم من و اوستا پیش از دهه ۳۰ با هم دوست شدیم... من به مسائل اجتماعی خیلی علاقه داشتم و این علاقه شدید مرا به چند حزب و گروه مختلف کشاند.

اوستا هم خیلی به مسائل اجتماعی و مبارزات اجتماعی علاقه داشت، ولی تعصبات گروه‌گرایانه مرا نداشت. مطلقاً به هیچ حزبی وارد نشد، بلکه غالباً به انجمن‌های شعری (ادبی) رفت و آمد داشت.

من آن وقت‌ها فکر می‌کردم شتم سیاسی اوستا ضعیف است و صرفاً مسائل و دردهایی را درک می‌کند که خودش یا همسرش یا فرزندش می‌کشند و به دردهای اطراف خویش توجهی ندارد؛ ولی بعداً و بویژه بعد از انقلاب متوجه شدم که اشتباه می‌کرده‌ام؛ اوستا آنقدر روح بزرگی داشت که حتی غم و اندوه مردم ویتنام را که آمریکا روزی چهل تن بمب بر سرشان می‌ریخت می‌خورد و البته بز این غم‌خواری را نمی‌داد؛ بر خلاف خیلی از شعرای نوپرداز و اعضای صلح (دکان حزب توده بود) که فقط بز می‌دادند. اوستا حتی غم فلسطینیان را هم می‌خورد...

روزنامه رسالت، ویژه‌نامه «در ماتم قصیده» ۱۳۷۱/۴/۲۱



امثال آنها پدید آمده است، در این قطعات بارز است، از جمله قطعه «تلا» از بسیاری جهات یادآورد داستان «کولی‌ها» اثر پوشکین است و در «برگ‌های سرگردان» لحن و آهنگ لامارتین و شاتوبریان را می‌توان یافت. توجه به فولکلور و نقل ترانه‌های عامیانه در طی حکایات مثلاً ص ۳۴ و ۹۹ تکرار نام و چهره جادوگر و فالگیر در جاهای مختلف، نوعی تاثیر ناخودآگاه صادق هدایت را نشان می‌دهد و عرفان معتدلی که در «برگ‌های سرگردان» و مخصوصاً در «شراق طالع» است، نیز رنگ رمانتیک دارد...

راهنمای کتاب، سال ششم، شماره ۶ و ۷ شهریور و مهر ۱۳۴۲.

راوی دردهای جاویدان انسان جلال وفا

... تیرانا، بیانیه درد روزگار است: دردنامه است، حماسه درد است، غم و هجران و سوز و گداز در آن چون دریایی بی‌انتهای سرکش امواج است. تیرانا فرهنگنامه درد و دردمندی است. فهرستی به درازای غم دارد و فصولی به گستردگی درد انسان معاصر. انسان محاصره شده در بی‌عدالتی و کج رفتاری و لگام گسیختگی اجتماع بیمار و انسان‌ستیز در صفحات متوالی کتاب از حاکمان و قلدان ضد مردمی تا قداره بندانی که سراسر تاریخ، از تکتازی‌هاشان متعفن شده، حکایاتی آمیخته با درد و غم نگاشته شده است.

راوی کتاب تیرانا سیری دارد در عرصه تاریخ در هر سرزمینی و در هر زمانی در نقش یک انسان ظلم دیده دردمند حاضر شده و روایت می‌کند. یکبار شاهد هجوم سپاهیان خشمگین آشور بانی‌پال به اسپارت است و بار دیگر در نقش انسانی مظلوم توسط زوبین سپاهیان خشاپارشا کشته می‌شود، یکبار هم به اتفاق دو تن سامواری در کشور آفتاب تابان دست به هاراگری می‌زند و زمانی هم در جنوب شرقی ایران حضور دارد و شاعر پایمردی‌های رزمجویان زابلستانی در مقابل مهاجمین تورانی است... راوی کتاب تیرانا دیگر بار به نقش یک انسان قربانی در می‌آید و برای تفریح پادشاهان به عنوان طعمه در برابر بیر درنده و گرسنه قرار داده می‌شود و بدین ترتیب درد راوی کتاب تیرانا به عنوان شاخص دردمندی انسان در هزاره تاریخ واگوبه می‌شود. بی‌علت نیست که اوستا چه در شعر و چه در نثر خون می‌گریزد. از یاد نبریم که مرحوم اوستا در سال ۳۹-۴۱ به سبب بیماری سل در بیماری سرخه حصار تهران روزها و شبهایی را از سر گذراند... آری ناله و اندوه با اوستا بیداد کرده است؛ اما این انسان دردمند هنرمندی است با بیانی لطیف و تکان دهنده! اگر غم و اندوه زندگی این هنرمند را در معرض ویرانی قرار داده جای تعجبی نیست؛ چرا که اصولاً هنرمند در این سوختن‌هاست که به ساختگی و پختگی می‌رسد و در نتیجه، این ویرانی برای نویسنده و شاعر، آبادانی است؛ آبادانی در مفاهیم باز شناخته شده عالم هستی.

کیهان هوایی، شماره ۹۸۵، ۱۳۷۱/۳/۲۷

هنرمندی از خانواده شور...

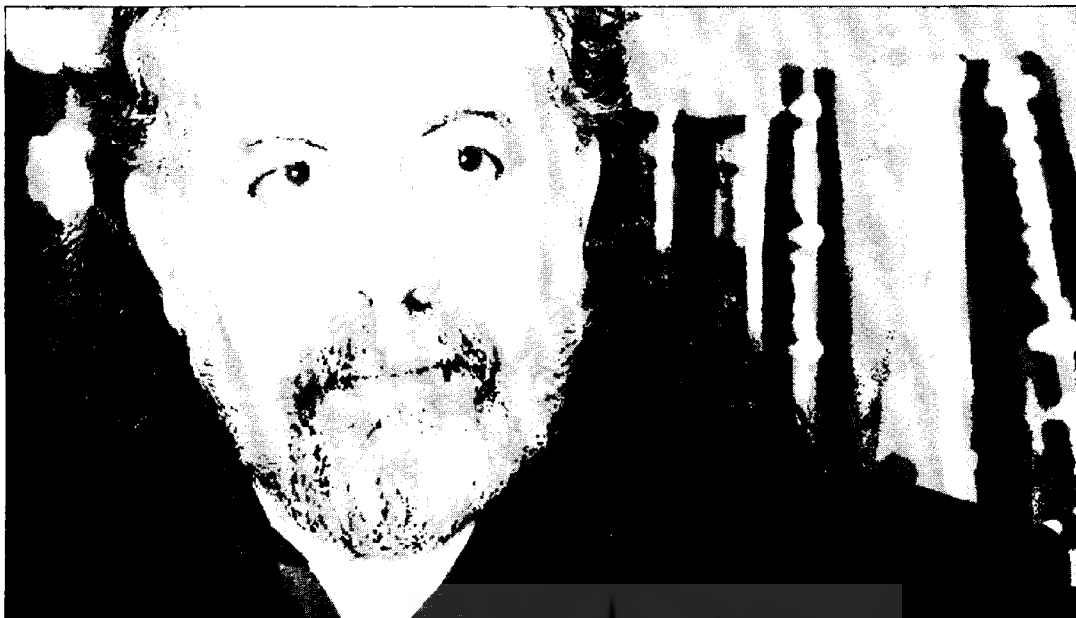
دکتر عبدالحسین زرین کوب

... اوستا در شعر با آنکه از شیوه استادان کهن و غالباً قصیده‌سرایان خراسانی و عراقی پیروی می‌کند، معانی تازه دیدهای تازه و افکار تازه دارد. اعتدال بین لفظ و معنی، انتخاب دقیق در بین الفاظ و تعبیرات و مخصوصاً سعی در پیدا کردن مضامین تازه شعر او را رنگی می‌بخشد که در بسیاری گویندگان نسل جوان، مانند آن را نمی‌توان یافت... اما اثر جدید او که تا حدی یادگار روزهای سخت بیماری و روزهای دردناک آسایشگاه است، مجموعه‌ای از قطعات منثور ادبی است که بنام «پالیزبان» انتشار داده است.

از مختصات بیان او، آوردن تشبیهات و استعارات تازه است؛ مخصوصاً سعی وی در آن که چیزهای محسوس و مرئی را به چیزهای نامحسوس تشبیه کند یا از مناسبت‌هایی که بین دنیای نامرئی و دنیای حس هست استعاره و مجاز پدید آورد، سخن او را تازگی خاص می‌بخشد: «شب همچون کسالتی در آخرین تلاش خود پایان می‌گرفت».

سراسر کتاب پُر است از این گونه مجازها و استعاره‌ها، چنانکه گاه به نظر می‌آید نویسنده در این کار از حد اعتدال در گذشته است، اما همین مجازها، همراه با ترکیبات و مفرداتی که غالباً مخصوص شعرست، نثر او را در نوعی آهنگ، در موجی از شعر، در محیطی از زبان حافظ و سعدی غرق می‌کند و لطف و ظرافتی می‌بخشد که در آن حال که گاه و بندرت وجود بعضی الفاظ عامیانه مخصوصاً در گفت و شنیده‌ها آن حالت و نشئه را که خواننده از سیر در دنیای الفاظ شاعرانه کهن دارد از وی باز می‌ستاند و او را به دنیای الفاظ بازاری، الفاظ روزنامه‌ها و الفاظ مردم کوی و برزن می‌کشاند.

مهرداد اوستا ازین حیث و هم‌چنین از لحاظ احساس و تخیل انتساب و تعلق به همان خانواده ذوقی یا بقول گوته به همان نسب گزیده دارد که نویسندگانی مثل درویش (نویسنده کعبه) و چند تن دیگر از نویسندگان معاصر ما بدان منسوب‌اند: خانواده شور... مختصات این رومان‌تیسیم ایرانی، که مخصوصاً تحت تاثیر ترجمه آثار شاتوبریان، لامارتین، موسه، هوگو و



اوستا از نوادر شاعران به نام رسیده در روزگار
گذشته بود که پس از انقلاب سنجیده و سخته
و در یک کلام شاعرانه شعر می گفت

آموزگار فروتن شعر بود

سیدحسن حسینی

اوستا را نخستین بار در حوزه اندیشه و هنر اسلامی دیدم؛ آن هم در روزگاری که هنوز این حوزه به مهر سازمان تبلیغات مهور نشده بود. آری در آن روزگار اوستا دلسوزانه و به دور از بخل و امساک که خاص سالخوردگان وادی شعر و ادب است و با تواضعی حیرت آور، هر چه را می دانست به جوانان تعلیم می کرد و می کوشید تا میان قدیم و جدید پلی باشد و مانع از لغزیدن این نسل به یکی از دو ورطه افراط و تفریط. اگر قلم او روزگاری از سر در افتادن با نامردی های زمانه و نادیده گرفتن های مغرضانه در لابلای اوراق تیرانا پیچیده در نثری پرکرشمه از خویش گفته بود و ستایشی از ذوق خویش، پس از انقلاب هیچکس و هیچکس از او جز فروتنی ندید، هر کجا می رفت فضل و فروتنی و ذوق با او بود. اگر فی المثل چند بیتی از یکی از قصاید خاقانی و یا انوری را شاهد می آورد، با رجوع به اصل قصاید می توانستی مایه و پایه ذوق و شعر شناسی او را دریابی.

اوستا از نوادر شاعران به نام رسیده در روزگار گذشته بود که پس از انقلاب سنجیده و سخته و در یک کلام شاعرانه شعر می گفت و آثار و علایم پیری ذوق و ناتوانی طبع در ابیاتش حتی ابیات صریح و نزدیک به شعار آشکار نگشت و آنان که اهل فن و آشنا به این نکته ظریف هستند، می دانند که در وادی سخن حتی اگر رستم زال ادب هم باشی، چون بدین نقطه رسی... هر آینه امکان زمین خوردن در کمین توست.

مجله کیان، سال دوم، شماره ۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱.

نور رحمت و حکیم فرید محمد حضرت حکیم

مهمه روزگار که عزیز سر بر سرش ، این حریت من است میدهد ، خداوند فرمود ، در بنده بی غمزه
 اینجور صفت قنوت بنده میکند ، چنانکه اگر هیچ کس از کعبه را از خاک کنی چه بسا که از سنگ
 دیگر صفت خاص میماند ، همین که از خوشبختی ، که روشی میدهد ؟ که در آن با میروید ؟
 که کعبه را کون میکند ؟ که از آن می خندد ، زنگه و لایق تویم لغتی در خداوند عزت کورد است .
 لعنت کما مسیر از این صفت در فرزند راست می توان در امر تصرف داشت ؟ راستی این کلام را
 غیبی از بزرگ ستیزه ام ؟ که خوشبخت حکمت میا فرمید ، و خوشبختی بود آن حکیمانند .

نهم آنگاه در وقت غمزه سر بر سرش قرار میگیرد ، حقیقتش از این صفت من را آغاز کند و با دم
 و در این فضیلت است ، با بر سرش ، که کون از حق مطلب نکرده آید ، و این است که در کونت :
 .. این حکیم خوب ندان خوب نیست ..

بر حال شب و شب می است ، با سر در خنده هم گفتیم ، این کتاب خلیع بر دم خود در دست
 نوشتن کتاب می نویسم ، که قریباً و نه بس دیگر گناه که چه خواهد بود ، کتاب من گزاشی است
 در قطره اندیشه های غافلانه ، که صورت آتشی در برابر چون من کس سیرت است ، که سینه ام تاز
 من کشتی آمد ، و در میان در مرد شرق پرده بر سرش و کعبه سر در آن مکان است ، این از اسلام و مگر
 چنین نادر ، سگیزد ، با دم آمد کعبه آن بزرگ که گفت : حقیقت جز خوشبختی هیا بر آقا
 بر سر آتاق تماش در حبه خوشبختی حریت ، ترن عاقبت در عینا از عفتا در خوشبختی هم بود
 و نیز نادر ... بطور قطع و یقین آنگاه که مگر صوبه کند ، از بسایر کس است ، با بر سرش
 و در روی او سر در گزنا تا آن سوی خوشبختی داند دهد بت پرست آفریده شده است ، و در کون
 عیناً از دست بر آید .

در مورد اسما ... امر فرموده بود و در عینا با آن فرصت جز در روز ، کعبه کعبه است ، کعبه کعبه است
 این سخن است کعبه کعبه کعبه ، که در کعبه کعبه کعبه ، که در کعبه کعبه کعبه ، که در کعبه کعبه کعبه
 و قصیده بی نیز بر آید ، که در کعبه کعبه کعبه .

اوستا دریایی دیگر بود

سپیده کاشانی

... یک روز به یاد دارم در آن زمان های تاریخی و
 سرنوشت ساز جنگ تحمیلی در سه راهی شادگان با
 هم از اهواز به طرف آبادان و خرمشهر می رفتیم. ماشین
 ما را در ساعت ۱۲ ظهر با توپ زدند. مرحوم اوستا با
 ماشین فیلمبردارها جلوتر رفته بودند. متوجه اوضاع ما
 شده بودند و با تانر فراوان گفته بودند اینها از بین رفتند
 برگردیم. راننده ما جوانی عرب بود به نام عبدالزهره،
 ماشین ما را انداخت پشت خاکریزی ۳ متری چرا که
 ماشین ما استار گل نبود. گفتند اگر بلایی سر شما
 می آمد من چطور بر می گشتم...

محبت و انسانیت فراوانی نسبت به ما داشتند. صفات
 ممتاز و رفتار انسانی ایشان را من نمی توانم توصیف
 کنم؛ خصوصیات اخلاقی ایشان منحصر به خودشان
 بود. ما وقتی به اتفاق ایشان به مناطق عملیاتی
 می رفتیم، آرامشی که همیشه در چهره داشتند به ما
 درس پایداری می داد و احساس هیچ ترسی نمی کردیم،
 چون ما از صبر و حوصله ایشان درس می گرفتیم...

... تواضعی که در وجود استاد اوستا بود در اکثر اشعار
 ایشان نیز مشهود است و اینها همه برای ما و برای
 جوانانی که در این راه تازه قدم گذاشته اند همه درس
 است. گذشته از شعرهای قبل انقلاب ایشان، شعرهای
 ایشان در انقلاب واقعاً زیبا و عالی است و هیچ کس
 مثل ایشان با شعرشان در رثای حضرت امام حق مطلب
 را ادا نکرد. من وقتی آثار ایشان را می خوانم، به دریایی
 دیگر می رسم... «امام حماسه ای دیگر» را بخوانید...

به این خاک عشق می‌ورزید پرویز عباسی داکانی

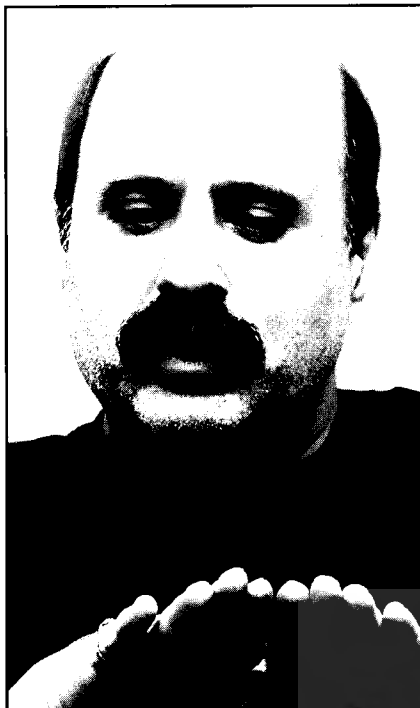
اهل امروز بود، اما دیروز را نیز به بادهای بدرود نسپرده بود. او خلاصه قرن‌ها شور و شعور این ملت بود، شاعری علوی که به این خاک عشق می‌ورزید. او هرگز به مردمش پشت نکرد و نه تنها به این مردم، که به تمامی مغضوبین زمین. وقتی که خفاشان مرگ خاک ویتنام را با بمب‌ها و موشک‌ها شخم می‌زدند و بذر نفرین می‌کشتند، اوستا شعر خویش را پژواک فریادی پر طنین در حجم ساکت و سرد زمان می‌خواست و آنگاه که از امام گفتن جرم بود، نام او را بانگ بر می‌داشت. قلم او محمل عشق بود، روح از شراب خانگی اش مست می‌شد، در دشت خاطره‌ها خاکستری از کاروان رفته اش بر جای بود و شعر او حماسه آرش بود که از مرزهای زمان می‌گذشت و به «امام حماسه‌ای دیگر» می‌پیوست. تیرانا چونان تیری بر قلب تباهی می‌نشست، عقل و اشراق اندیشه و عشق را سیراب می‌کرد و اشک و سرنوشت بارانی از عاطفه و احساس بود که بر باغ روح می‌بارید. با منطق کلام محافظ پنجره‌ای به سوی ملکوت شهود می‌گشود و در قصه ملل خاطرات ازلی انسان را فریاد می‌آورد. بیان فلسفی اساطیر نزد او شهاب ثاقبی بود که شب جهل را می‌شکافت. سیمای سنایی فریادی برخاسته از جان که جهانیان را به عرفان می‌خواند، تاریخ هنر شرق و غرب از او شنیدنی‌تر می‌شد و در شناخت زیبایی از شهود جمال مطلق، سخن‌ها داشت. هیچ‌گاه از امروز تا هرگز، اوستا از یاد نخواهد رفت...

روزنامه کیهان، ۱۳۷۰/۲/۲۶.

شعر انقلاب را تحسین می‌کرد صدیقه وسمقی

...همیشه نرم‌خو بودند و انتقاداتشان خیلی صریح و تند نبود و معمولاً انتقادات خود را با ملایمت و مسالمت بیان می‌کردند. اما من دریافت خودم این هست که ایشان ادبیات و اندیشه جاری در شعر پس از انقلاب را تحسین می‌کردند... اشعاری که در آنها اندیشه‌های انقلاب موج می‌زد مورد تحسین ایشان بود و خوب خود استاد نیز از جمله کسانی بودند که به هر حال با همین تفکر بعد از انقلاب آثار زیادی خلق کردند و اشعار زیادی سرودند و می‌دانید بعد از انقلاب ما از نظر تعداد شعرا و حجم اشعار خلق شده با یک رشد چشمگیری مواجه شدیم که مسلماً همه این آثار از ارزش مساوی برخوردار نیستند. نقدها هم بر شعر انقلاب یا از زبان ناآگاهان و یا بی‌انصاف‌ها شنیده شده است. اگر چه نقد، کاری است ذوقی و حتی با معیارهای یکسان، نتیجه نقادی ناقدان مختلف یکسان نخواهد بود اما برخی از منتقدین حد انصاف را رعایت نکرده اند. ما پس از انقلاب شاهد آثار بسیار خوبی بوده‌ایم و در این میان پاره‌ای اشعار واقعاً بی‌نظیر است. با این حال برخی مغرضانه اظهار نظر می‌کنند که ما بعد از انقلاب حتی یک بیت شعر خوب هم نداشته‌ایم اگر این افراد خود گفته خود را باور داشته باشند باید گفت که گرفتار جهل مرکب‌اند. نقد ادبی با نقد فکری و اعتقادی تفاوت دارد و آمیختن این دو با یکدیگر باعث نتیجه‌گیری اشتباه می‌شود.

روزنامه رسالت، ویژه‌نامه «در ماتم قصیده» ۱۳۷۱/۴/۲۱.



سهیل محمودی

بیا تا که با هم مدارا کنیم
شبی زیر یک خیمه ماوا کنیم
شب آسمان‌ها پر از دیدنی است
بیا آسمان را تماشا کنیم
ره عشق دور و بیا خویش را
برای رسیدن مهیا کنیم
درختان این باغ زخمی شدند
مگر باغ را ما مداوا کنیم
اگر یادمان بود و باران گرفت
نگاهی به احساس گل‌ها کنیم
اگر کینه آمد به سروقتمان
سرکوچه او را ز سر وا کنیم
اگر گفت من با شما دوستم
برانیمش از خویش و حاشا کنیم
به یاران «مشفق» رسیدیم اگر
فقط ذکر خیر اوستا کنیم

سید محمد حسین شهریار

سی چهل سال من از عمر به تهران طی شد
شعر من هم به همین لهجه تهرانی بود
یکی از زنده‌ترین ذوق معاصر بامن
گوهر کان ادب مشفق کاشانی بود
اوستادان گرانقدر فراوان لیکن
عشق و عرفان نه به هر مدعی ارزانی بود
مشفق و حالت و «استاد اوستا» و مرا
گاه در لطف سخن جنبه عرفانی بود

سید محمود فرخ خراسانی

از من به مهرداد اوستا گوی
برمن زمهر، داد سخن دادی
بر خامهات درود فرستادم
زان نغز چامه‌ام که فرستادی
در سبک و فن ناصر و خاقانی
الحق که بی نظیری و استادی
زیبا عروس شعر خراسان را
کفو کریمی و سره دامادی
وین پایه فخار و بزرگی را
مرهون یمن طبع خدادادی

